



روزانه ها ... [info@rouzaneha.org](mailto:info@rouzaneha.org)



خانه قلم ها پیوندها



آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه تبلیغ و نه ... تنها برای خواندنست و ...



آراد م. ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

502

# «ایران درودی» و کارهایش ( همراه با شعری از «شاملو» برای او + دیدارهایش با سالوادور دالی ، ژان کوکتو و آندره مالرو )

( با افزودن تابلوهایش در لابلای مطالب )

در فاصله‌ی دو نقطه...!

ایران درودی



نشرنی

نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، کوی آشتیانی، شماره ۲۴  
صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵، نشرنی تلفن ۵ و ۶۴۱۳۴۴۳

ایران درودی

در فاصله‌ی دو نقطه...!

• چاپ چهارم ۱۳۷۷ تهران • تعداد ۳۳۰۰ نسخه • لیتوگرافی غزال • چاپ مهربارت

ISBN 964-312-231-X

شابک X-۲۳۱-۳۱۲-۹۶۴

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است Printed in Iran



تلاش... / ۱۹۸۷ / ۹۲ × ۷۳ سانتیمتر

#### فهرست مطالب

۱۱	..... نخستین نقطه
۲۳	..... باغ ترس
۳۶	..... نخستین طراحی
۴۷	..... براده‌های نور
۵۰	..... مرگ خواهر شیشه‌ای
۶۱	..... مادر بزرگ قفقازی و تحلیل روانکاوانه‌اش
۷۰	..... گل عشق در کویر
۷۴	..... سالهای نوجوانی
۸۱	..... دکتر مصدق و ۲۸ مرداد
۸۳	..... دانشجوی کند و خجول
۸۹	..... خواهر و من طی دوران تحصیل در پاریس
۹۵	..... نخستین نمایشگاه
۹۶	..... دختر همسایه
۹۸	..... دیدار با تاریخ
۱۰۴	..... مرگ پدر بزرگ قفقازی
۱۰۷	..... سالهای شور و سرکشی
۱۰۹	..... دیدار با «ژان کوکتو»

۱۰ در فاصله‌ی دو نقطه...!

- ۱۱۳..... بقالی، من و سفیر
- ۱۱۵..... محاسن بی‌پولی
- ۱۱۸..... «برتا» و آزمون هوشیاری برتر
- ۱۲۷..... دیدار با «سالوادور دالی»
- ۱۳۰..... جعبه‌ی چهارگوش و پیانوی فروش‌رفته!
- ۱۳۷..... بخت‌نیک، طالع سعد
- ۱۵۵..... بی‌ینال ونیز ۱۹۶۸
- ۱۵۹..... شاعر چشم‌کهربایی
- ۱۶۲..... سرمه‌ی نان
- ۱۷۳..... نمایشگاه انستیتو کوتاه
- ۱۸۱..... کارگردان نجار و بوم‌ساز
- ۱۸۳..... «توگو سزی»
- ۱۸۵..... دوستان باصفایم
- ۱۸۷..... دیدار با «آندره مالرو»
- ۱۹۱..... واژه‌های سکوت
- ۱۹۴..... نمایشگاه در کشور نقاشان
- ۲۱۲..... بسته‌شدن چشمان نافذ پدر
- ۲۱۵..... پرواز پرویزم
- ۲۳۵..... استاد خانلری و مجله‌ی «سخن»
- ۲۳۸..... از دست‌دادن هوشنگ، عزیزترین دوست
- ۲۴۲..... تک‌درخت بیابان
- ۲۴۹..... نمایشگاه سازمان ملل متحد



مهربان‌آباد / ۱۹۸۷ / ۱۰۰ × ۸۱ سانتیمتر

## بیوگرافی

ایران درودی متولد مشهد.

### تحصیلات:

- مدرسه‌ی هنرهای زیبای پاریس (بوزان).
- مدرسه‌ی لوور پاریس، تاریخ هنر.
- دانشکده سلطنتی بروکسل، ویتراژ.
- انسیتیتو آر.سی.آ. نیویورک.
- رشته‌ی تهیه و کارگردانی برنامه‌های تلویزیونی.

### نمایشگاه‌های فردی:

- ۱۹۵۸ - مرکز هنرهای میامی بیج.
- ۱۹۵۸ - دانشگاه کلمبیا، آمریکا.
- ۱۹۵۹ - هتل هیلتون، تهران.
- ۱۹۵۹ - تالار فرهنگ، تهران.
- ۱۹۶۱ - انجمن ایران و آمریکا، تهران.
- ۱۹۶۱ - تالار فرهنگ، ایران.
- ۱۹۶۴ - گالری سنتاماریا، پیزا، میلان.
- ۱۹۶۵ - انجمن ایران و آمریکا، تهران.
- ۱۹۶۹ - گالری نگار، تهران.
- ۱۹۷۰ - هتل هیلتون، تهران.
- ۱۹۷۰ - دانشگاه صنعتی شریف، تهران.
- ۱۹۷۲ - انسیتیتو گوته، تهران.
- ۱۹۷۲ - گالری «اسپس» ۲۰۰۰، نیویورک.



گل عشق در کویر / ۱۹۷۴ / ۱۰۰ × ۸۰ سانتیمتر

### ۲۶۰ در قاصصه‌ی دو نقطه‌ا.

- ۱۹۷۲ - انسیتیتو گوته، آیدان، شیراز، مشهد، اصفهان.
- ۱۹۷۳ - گالری دوران، پاریس.
- ۱۹۷۳ - گالری آرتیوم آرتیست، ژنو.
- ۱۹۷۳ - گالری ۳۱ زوریخ.
- ۱۹۷۳ - شرکت ملی نفت ایران، آیدان.
- ۱۹۷۳ - دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۹۷۵ - گالری دوران، توکیو.
- ۱۹۷۵ - گالری «الاکالریا» مکزیکوسیتی.
- ۱۹۷۶ - گالری اریتاژ، تورنتو.
- ۱۹۷۶ - موزه هنرهای زیبا، مکزیکوسیتی.
- ۱۹۷۶ - دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۹۷۶ - دانشگاه اصفهان.
- ۱۹۷۶ - آیدان، شرکت ملی نفت ایران.
- ۱۹۷۶ - تلویزیون ملی ایران، شیراز.
- ۱۹۷۶ - گالری الکساندر، تهران.
- ۱۹۷۸ - باشگاه نخست‌وزیری.
- ۱۹۷۸ - هتل انترکنترینتال، ژنو.
- ۱۹۸۲ - گالری موت، ژنو.
- ۱۹۸۷ - گالری باپول، پاریس.
- ۱۹۸۸ - سالن «رولان گاروس» پالّه دوشایو، پاریس.
- ۱۹۸۸ - استودیو «کیو» نیوجرسی.
- ۱۹۸۸ - گالری آرت مکر، واشنگتن دی.سی.
- ۱۹۸۹ - وست کردیت بانک، لوس آنجلس.
- ۱۹۹۱ - مرکز فرهنگی A.M.O.R.C، پاریس.
- ۱۹۹۱ - بنیاد فرهنگی ایران، دوسلدورف.
- ۱۹۹۲ - مجموعه فرهنگی آزادی، تهران.
- ۱۹۹۲ - گالری سپهری، تهران.
- ۱۹۹۳ - گالری ۵۳ نیویورک.
- ۱۹۹۴ - سازمان مال، نیویورک.
- ۱۹۹۵ - نگارخانه برگ، تهران.

### بیوگرافی ۲۶۱

نمایشگاه گروهی در سالن‌ها و نمایشگاه‌های گروهی:

۲۵ نمایشگاه گروهی با سایر نقاشان در کشورهای فرانسه، بلژیک، سوئیس، آمریکا، مکزیک.

نمایشگاه گروهی یا نقاشان ایرانی:

۲۷ نمایشگاه گروهی با نقاشان ایرانی در ایران، فرانسه، آمریکا، کانادا.

فعالیت در سایر زمینه‌ها:

از سال ۱۹۶۴ عضو کنگره‌ی بین‌المللی هنرمندان و منتقدین ریتمی، وروکیو، و سان مارینو، ایتالیا.

از سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۲ تهیه‌کننده و کارگردان ۹۰ دقیقه فیلم مستند و برنامه‌ی تلویزیونی برای تلویزیون ایران تحت عنوان «شناسایی هنر».

۱۹۶۸ کارگردان فیلم مستند «بی‌بخال و تیز» ۱۹۶۸، به مدت ۵۵ دقیقه.

استاد مدعو دانشگاه صنعتی شریف، از ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۲ برای تدریس «تاریخ و شناسایی هنر».

تحقیق در باره‌ی «هنر هخامنشیان» چاپ در مجله سخن و نگین ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷.

سلسله مقالات و نقد در باره‌ی نقاشی در مطبوعات ایران و مجله‌ی سخن.

انتشارات:

کتاب آثار نقاشی «ایران درودی»، ۱۹۷۳.

چاپ دوم آثار نقاشی «ایران درودی»، ۱۹۷۶، انتشارات امیرکبیر.



از این‌گونه رُستن / ۱۹۷۲ / ۱۴۰ × ۱۴۰ سانتیمتر

برای ایران درودی و تلاش رنگینش  
پیش از تو  
صورنگران  
بسیار  
از آمیزه برگ‌ها  
آهوان برآوردند؛  
یا برشیب کوهپایه‌ئی  
رمه‌ئی  
که شبانش در کج و کوچ ابر و ستیغ کوه نهان است؛  
یا به سیری و سادگی  
در جنگل پرنگار مه آلود  
گوزنی را گرسنه که ماغ می‌کشد.  
تو خطوط شباهت را تصویر کن:  
آه و آهن و آهک زنده  
دود و دروغ و درد را -  
که خاموشی

بخت نیک، طالع سعد ۱۷۵

تقوای ما نیست،  
سکوت آب می تواند خشکی باشد و فریاد عطش؛  
سکوت گندم می تواند گرسنگی باشد  
و غریو پیروزمندانۀ قحط؛  
همچنان که سکوت آفتاب  
ظلمات است.  
اما سکوت آدمی فقدان جهان است.  
فریاد را تصویر کن!

عصر مرا تصویر کن  
در منحنی تازیانه به نیشخط رنج؛  
همسایه مرا  
بیگانه با امید و خدا؛  
و حرمت ما را  
که به دینار و درم برکشیده اند و فروخته.  
تمامی الفاظ جهان را در اختیار داشتیم  
و آن نگفتیم  
که به کار آید،  
چرا که تنهایک سخن، یک سخن در میانه نبود:  
آزادی!

ما نگفتیم  
تو تصویرش کن!



احمد شاملو  
۵۱/۱۲/۱۴

نگار جاودان / ۱۹۹۳ / ۱۴۰ × ۱۴۰ سانتیمتر



به زلالی یک عشق / ۱۹۷۲ / ۲۰۰ × ۳۰۱ سانتیمتر

## دیدار با «سالوادور دالی»

«سالوادور دالی» در اوج شهرت، در آپارتمانی که در یکی از مجلل‌ترین هتلهای پاریس اجاره کرده بود، زندگی می‌کرد. نظریات موافق و مخالف درباره‌ی این موجود شگفت قرن ما زیاد بود. برای مصاحبه با دالی در سال ۱۳۴۳ در منزل شخصی‌اش در پاریس با او آشنا شدم. فرصتی بود تا از او درباره‌ی نگرشش به هنرمندان معاصر اسپانیا، خاصه «گارسیا لورکا» شاعر و نویسنده مورد علاقه‌ام، پرسشهایی کنم.

در سالهای بعد، این آشنایی به دوستی مبدل شد و به هنگام برگزاری نمایشگاهم در گالری «دوران»، نشستهای زیادی با او داشتم. حتی یک بار ابراز کرد که مایل است ایران و خاصه اصفهان را از نزدیک ببیند. دعوت او را از طرف وزارت فرهنگ و هنر به آن وزارتخانه پیشنهاد کردم. وزارت فرهنگ از جنجالی که می‌توانست پیش بیاید، آن چنان وحشت داشت که پیشنهاد، برای همیشه فراموش شد.

«سالوادور دالی» برایم همیشه از «قدیسین» بوده و هست. چشمه‌های شگفت تخیلات «دالی» همانند ابعاد فضای نقاشی‌های او، همیشه مرا به این فکر وا داشته است که نقاشی «دالی» جوهر تخیل و بروز، ناممکن‌هاست. تکنیک و چیره‌دستی بی‌مانند او، در تصویر بخشیدن به این تخیلات همچون نبوع او یگانه و غیرقابل تکرار است. روزی مجله‌ی «کارفور» چاپ فرانسه را نشان دادم که نوشته بود: «فضای سوررئالیستها به هم شباهت دارد، همچنانکه در آثار سوررئالیست درودی فضایی از «ماکس ارنست» یا «دالی» را می‌توان دید».

«دالی» سخت خندید و گفت:

## 1. Drouant.



گُنگ خوابدیده / ۱۹۶۹ / ۸۰ × ۱۰۰ سانتیمتر

ساعت، پشت در آپارتمان دالی مبهوت ماندم، تا بدانم هنرمند، دنیا را متفاوت می‌بیند و نباید با ذهن محدود به او نزدیک شد. هنرمند حادثه را به دلخواهش می‌آفریند و سهم ما در این آفرینش، سهم تماشاگر است که هنرمند حضور او را لازم دارد.

آیا آن روز در ذهن دالی چه گذشت که لازم ندانست من چیزی را با او تقسیم کنم؟

دالی با کارت دعوت رسمی، مرا به نمایشگاهی که در «پله رویال» پاریس می‌گذاشت، دعوت کرد. آن شب دالی در نمایشگاه، شنلی که آسترش جواهردوزی بود، بر من داشت. تم اصلی نمایشگاه «لابیرنتها» (دالانهای پیچ در پیچ) بود. در اتاق زیرین، دالانهای پیچ در پیچ را ساخته بودند و حضار از بالکن می‌توانستند آنها را ببینند. لحظه‌ای دالی در صحنه‌ی تئاتر ظاهر شد. به پیشگاه او، یک صحنه‌ی فلزی که برای ساختن گراور به کار می‌رود، آوردند. همه در انتظار این بودند که او بر این صحنه‌ی دگروار، طرحی خلق کند. دالی با جسارتی که خاص او بود با عصای جواهرنشانش، صربه‌ای بر آن کوبید و گفت:

این لحظه را من خلق کردم.

همه، به ابعاد لحظه‌ای که دالی خلق کرده بود و طنین آن که تا بی‌نهایت کشیده شد، اندیشیدند. کسی گفت:

— دالی تظاهر می‌کند.

دگری گفت:

— این شیوه‌ی جلب توجه کردن اوست.

ولی هنرمند زمانی‌ما، نیاز بدین گونه زیستن داشت و هر حرکت او آفرینشی بود در کمال. فقط ساده دلانند که بافتهای آفرینش را تفاوت می‌گذارند. شغل جواهرنشان او از طراحیهای او برای جواهر جدا نبود. همان قطره‌های خونی بود که با یاقوت، از صلیب تراوش می‌کند.

دالی، نقاش ناباورها بود و آنها را می‌باوراند؛ در زیستش به همان گونه بود که در آثارش.

از دیدارهای متوالی ما، تنها یک مصاحبه با «دالی» در «ژورنال دوتهران»

غالباً منتقدین نقاشی، نقاشان ناموفق هستند، آنها تفاوت آفتاب و تورها را نمی‌بینند و تفاوت فرهنگها را نمی‌شناسند. نه نقاشی شما شباهتی با آثار من ندارد. شما از فرهنگ دیگری سیراب می‌شوید و کار من از فرهنگ اسپانیا؛ «فرهنگ خون و شن» نشأت می‌گیرد. هر نقاشی اگر نقاش باشد فقط به خودش شبیه است.

نخستین ملاقات ما در منزل او که بچه ببری را در یغل داشت و بزرگان فرهنگ فرانسه و تنی چند از ثروتمندان و بانکداران حضور داشتند، تحسین مرا برانگیخت. طراحی او، در ابعادی عظیم، سرتاسر دیوار را پوشانده بود و تا آن زمان، هرگز از نزدیک طراحی او را به این عظمت ندیده بودم.

دومین ملاقات ما، در منزل او در پاریس، بسیار انگیز بود. با دسته گل رُز زرد به دیدار استاد رفته بودم و در خود، تمامی خلوص شاگردی را احساس می‌کردم. استاد دستور داد که گل را در گلدانی که روی میز قرار داشت، بگذارم. همسرا و «گالا» با چشمان نافذ و بسیار ریزی حضور داشت و با تبسم، گفتار استاد را تأیید می‌کرد. از خود پرسیدم:

— آیا می‌توان با چشمان به این کوچکی دید؟ چگونه است که در نقاشیهای دالی، چشمان گالا، درشت به نظر می‌آید؟

در این فکر بودم که من با چشمان درشت‌تر در لحظه‌ای خفلت، گلدان را ندیدم. گلدان سرازیر شد و آب همه جا را فراگرفت. آن روز بارانی بود و چتری در دست داشتم. استاد دستور داد:

— چترت را بازکن.

— باز نمی‌شود.

چتری که باز نمی‌شود چرا با خود می‌آوری؟!

تحت تأثیر نگاه شدید نافذ استاد، حیرت‌زده قادر به هیچ حرکتی نبودم و او را همچنان ثابت می‌نگریستم. چتر را از دستم گرفتم، گلها را به دستم داد و گفت:

با این گلها چترت را بساز و با این حرکت اجازه‌ی مرخصی مرا صادر کرد.

بلاتکلیف با قیافه‌ی مضحک، با گلهایی که آب از آنها می‌چکید، عقب عقب از اتاق بیرون آمدم. در تاریخ زندگیم حتی در لحظاتی که نگاه خشمناک پدر سراسر وجودم را لرزاند بود تا این حد احساس پوچی نکرده بودم. شاید بیشتر از یک







رگ‌های زمین، رگ‌های ما / ۱۹۶۹ / ۸۱ × ۱۰۰ سانتیمتر

۱۳۰ در فاصله‌ی دو نقطه...!

چاپ شد و ترجمه‌ی همین مصاحبه در سایر مطبوعات آن زمان به چاپ رسید. از سر دولت دالی، دوستان خبرنگار به جمع دوستانم پیوستند و به محیط روزنامه‌نویسی ایران و فرانسه راه یافتم.

حرفه‌ی روزنامه‌نویسی که خبرنگار را در جریان اتفاق روز فرار می‌دهد، جوابگوی هیجانانگیز و خلق و نحوی ماجراجویانه‌ی من بود.

در ایران درآمد حاصله از این تلاشها، حتی تکافوی کرایه‌ی رفت و آمد را نمی‌کرد. در وزارت فرهنگ و هنر به عنوان مشاور استخدام شده بودم ولی حقوق آنجا هم آنقدر ناچیز بود که به محض تعیین رقم آن توسط حسابداری، از روز بعد سرکار حاضر نشدم. در ایران و اروپا، مذبوحانه در تلاش غم‌نان، کوشش همه جانبه‌ای می‌کردم و هر بار نومیدتر می‌شدم.



گل‌های انفجار / ۱۹۷۲ / ۹۰ × ۱۲۰ سانتیمتر

### دیدار با «ژان کوکتو»<sup>۱</sup>

چهره‌ی او را بارها در تلویزیون یا پشت کتابهایش دیده بودم و شعر عاشقانه‌اش «بی تو نمی‌توانم بخوابم» را از حفظ بودم. مهاجم و بی‌باک مقابل او قرار گرفتم و از او پرسیدم:

مرا نمی‌شناسید؟!

با طنز و تبسمی پاسخ داد:

– می‌باید بشناسم؟ نه، نمی‌شناسم.

– ولی من شما را شناختم.

سپس داستان بچه پلنگی را که با گوسفندان بزرگ شده بود و نمی‌دانست که گوسفند نیست، برایش گفتم. بچه پلنگ با گوسفندان مشغول بازی بود که ناگهان پلنگی بر سرکوه ظاهر شد. بچه پلنگ با دیدن او هویت خود را بازشناخت و دانست که از گوسفندان نیست. من همان بچه پلنگ در میان گوسفندان هستم که شما

۱. Jean Cocteau، نویسنده، شاعر، نقاش و فیلمساز فرانسوی.



شُلطه بودن / ۱۹۷۱ / ۲۰۲ × ۱۸۳ سانتیمتر



بلور طلوع / ۱۹۸۸ / ۷۳ × ۹۲ سانتیمتر

می‌باید هویتم را به من بشناسانید. شاعر نکته‌سنج، پیش‌دستی کرد و پاسخ داد:

— اگر بچه پلنگ، گوسفندان را بدرد، چه کنیم؟

— سرانجام گوسفندان دریده خواهند شد و ماه همان‌طور که در انسان‌ها گفته شده است، پلنگ عاشق را که برای دیدن او، به قله‌ی کوه صعود می‌کند، به سزایش خواهد رساند. شما مواظب باشید برای دست یافتن به ماه، در صعودتان به قله‌ی کوه، به دره یا گودال پرتاب نشوید.

اکنون که خاطرات این دوران را مرور می‌کنم، دلم از غم لبریز می‌شود. از آن همه شوقی که زندگی مرا این قدر جسورانه و دوست داشتنی می‌کرد، چرا ذره‌ای به جای نمانده است؟ آیا همه را مصرف کرده‌ام؟

امکاناتم را به اندازه‌ی شهامت‌ها و جسارتهایم بسط می‌دادم. زندگی را به شوخی گرفته بودم و حوادث مرا پاداش می‌دادند!

چندی بعد، طی نامه‌ای از او درخواست مقدمه‌ای برای نمایشگاه گروهی نقاشان ایرانی که در موزه‌ی «ایکسل» برگزار می‌شد، کردم. پاسخ او در این مورد، مسلماً یکی از زیباترین و پرصلابت‌ترین آثار ادبی او به شمار می‌رود که چکیده‌ای است از نگرش و تحلیل او درباره هنر.

سالهای دربه‌دربی و جسارتهایم به شناخت یکی از مردان هنر و ادب معاصر جهان انجامیده بود و جا داشت که پس از این، با اعتماد به نفس بیشتری، هوشیاریم را به آزمون بگذارم.

پانزده روز بعد از دریافت نامه‌ی «ژان کوکتو»، در تاریخ ۶ اکتبر ۱۹۶۳، در کافه‌ی «دوماگو» پاریس، از رادبو خیر درگذشت او را شنیدم. آن روزنامه‌ای را که شب قبلش با دوستم «برتا سلکیند»، در پاسخ نامه‌ی «کوکتو» تا سحرگاه با هم نوشته بودیم، همراه داشتیم و می‌باید آن را پست می‌کردم. نامه هرگز پست نشده گیرنده تغییر نشانی داده بود!

همان روز با اختلاف چند ساعت «ادیت پیاف» درگذشت، فرانسه در غم خواننده‌ی محبوبش «ادیت پیاف» سوگوار شد و کسی به خبر درگذشت «کوکتو» توجهی نکرد. چهارصد هزار نفر و به گفته‌ای، دو میلیون نفر، جنازه‌ی خواننده‌ی محبوب را به گورستان مشایعت کردند و عده‌ی بسیار معدودی، پلنگ مرا به خاک

سپردند. در فیلم «اورفه» شاعر گفته بود:

«شاعر مرگ را دوست می‌دارد، چرا که با او به جاودانگی می‌رسد.»

نمی‌دانم آیا این آخرین نامه‌ی او بود؟ شاید! کوکتو در تاریخ ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۳ چنین نوشت:

ایران درودی عزیزم

گمان می‌کنم من از جمله معدود افرادی باشم که از گم شدن در میان دالانهای پیچ در پیچی که نقاشانی بی‌شمار با چشمی پر از بیم و امید در آنجا به دنبال «مینوتور» می‌گردند، ترسی ندارند. نقاش، دانسته یا ندانسته همیشه تصویر شخص خود را می‌کشد. زیرا شکل‌های زندگی کاری یا زندگی شکلها ندارد و این زندگی شکلها جدا از پدیده‌ی «شبه سازی» پرورده می‌شود. مدل فقط بهانه‌ای بوده است و تپودن مدل، نقاش را به مظهر مدل نزدیک می‌کند که چیزی نیست، مگر همان نیروی ژرف و نهفته‌ای که در درون ما جای دارد و هنرمند جز ترجمان آن، جز واسطه‌ی احضار آن نیست.

نمی‌دانم نقاشان جوان شما از چه نیروهایی فرمان می‌برند، اما اگر از نیروهای نافرمانی، فرمان ببرند من آنان را تأیید می‌کنم و درودهایم را از صمیم قلب نثارشان می‌کنم.

ژان کوکتو ۱۹۶۳

برای برگزاری نمایشگاهی که چنین مقدمه‌ای از «ژان کوکتو» داشت به بروکسل بازگشتم. آویختن آثار و نورپردازی نمایشگاه را موزه، به دوست معمارم «ژان دوتی ار»<sup>۱</sup> واگذار کرد. «ژان» انسان بسیار ماجراجو و بافرهنگی بود، با او شبانه به قبرستان می‌رفتیم، مجسمه‌های خوب گورستان را در ماشین زهوار دررفته‌اش به منزل می‌آوردیم و پلیس تعقیبمان می‌کرد. هنوز به جرأت سالهای جوانی رشک می‌برم...

۱. Jean Dethier، معمار بلژیکی.



خورشید شب / ۱۹۸۵ / ۹۲ × ۷۳ سانتیمتر

چهار سوار مرگ (آپوکالیپس) / ۲۵ مارس ۱۹۸۵ / ۹۲ × ۷۳ سانتیمتر

27 September  
1963

Milly Le Fort  
Latom

Ma chère Jean Derrade

Je crois être un de ceux indésirés qui  
ne craignent pas de se perdre au milieu du  
labyrinthe ou d'innombrables peintes, chaque  
de Minotaure, ~~l'oeil~~ <sup>l'oeil</sup> ~~peint~~ <sup>peint</sup> ~~à~~ <sup>à</sup> ~~l'angoisse~~  
et d'apour. Un peintre, qu'il se lache ou non,  
exécute toujours son auto-portrait. Ces  
formes de la vie n'ont rien à faire  
avec la vie de formes - et cette vie de  
formes se développe en dehors du phénomène  
de "ressemblance". Le modèle n'était  
qu'un prétexte et l'absence du modèle  
rapproche de peinture du modèle type,  
qui n'est autre que la force profonde et  
décrite qui non kalide et dont l'artiste  
n'est que l'intermédiaire, le médium.

J'ignore à quelle force vos jeunes  
peintes obéissent mais s'ils obéissent  
à la force de désobéissance, je les  
approuve et leur envoie mes vœux,  
de tout cœur.

Jean Cocteau  
\* 1963





عروسی جاودانه / ۱۹۸۷ / ۸۹ × ۱۱۸ سانتیمتر

### دیدار با «آندره مالرو»<sup>۱</sup>

با «آندره مالرو» توسط انسان با عظمتی چون آقای «لئون براسور» که به ایران عشق می‌ورزید، آشنا شدم. از او درباره‌ی عشق، قدرت، ایمان و هنر معاصر سؤال کردم. در خاتمه این گفتگوی بسیار جالب که از رادیوی فرانسه و تلویزیون ایران پخش و در مطبوعات ایران منتشر شد شنیدم که او مرا «زن بسیار جالبی» خطاب کرد. گواه این گفتار را بر نواری و فیلم ضبط کردم و پرویز را مطمئن ساختم که موهای سیاه رنگش را بیهوده سفید نکرده‌ام.

برای این دیدار، سه ماه در اتاقک کوچک هتل به انتظار نشستم. از مرگ «لوئیز دوویل مورن»، مدت زیادی نگذشته بود.

«سوفی دوویل مورن»<sup>۲</sup> خواهرزاده‌ی این بانوی نویسنده که در آغوش آندره مالرو جان سپرده بود، مرا در «اتاق آبی» مالرو می‌پذیرفت. در مدت سه ماه

1. André Malraux

۲. Louise De Villemorin نویسنده فرانسوی.



۱۸۸ در فاصله‌ی دو نقطه...!

انتظار، تمامی آثار و آخرین کتاب او را در ستایش «دوگل» به نام «Les chênes qu, on abat» (بلوطهایی که می‌افکنند) را خواندم. در دل به پوچی عناوین می‌اندیشیدم که آکادمی فرانسه به یکی از بزرگترین مردان تاریخ، عصای آکادمی را اهدا نکرده بود. جهانیان اکثراً، فرانسه امروز را از ورای نام سه مرد بزرگ می‌شناسند: «دوگل»، «مالرو»، «سارتر». جمله‌ای که مالرو در به خاک سپردن «لوئیز دوویل مورن» گفت، شدیداً متأثرم ساخته بود. او گفته بود:

«مردگان دیگر سنی ندارند.»

قلب مالرو، بار دیگر در آخرین سالهای عمر سخت به عشق لوزید تا ضرب‌المثل قدیمی را که «عشق سن نمی‌شناسد» معنا بخشد. دیوارهای «اتاق آبی» از آخرین عکسهای «لوئیز دوویل مورن» پر بود. در لحظات ورود به خانه‌ی مردی که دوگل فرانسه را به داشتن فرزندی چون او مفتخر دانسته بود، مضطرب و هیجان زده بودم.



قلمرو سکوت / ۱۹۸۷ / ۹۲ × ۷۳ سانتیمتر



در خرابات مغان نور خدا می‌بینم / ۱۹۸۷ / ۸۱ × ۱۰۰ سانتیمتر

بخت نیک، طالع سعد ۱۸۹

نور چراغهای فیلمبرداری، چشمان او را ناراحت می‌کرد. گفته شده بود که «آندره مالرو»، سه بار در عمرش بیشتر زیر چراغهای پرنور فیلمبرداری قرار نگرفته است.

بزرگ مرد فرهنگ فرانسه وارد شد. جرأت نگریستن به چشمانش را نداشتم. با سختی سخن می‌گفت که خود از دلایل خستگی و فرسودگیش بود، اما یکی از موجزترین و شاید شیرین‌ترین مصاحبه‌های طول زندگی‌اش را با سؤالات من که با صدایی لرزان و برید بریده بیان می‌شد، انجام داد.

– هنر معاصر جهان را چگونه می‌بینید؟

– در پایان هزاره‌ای هستیم که می‌باید از خاکستر خویش دوباره زاده شود و اکنون رو به زوال است.

انسانهای بزرگ در اندیشه‌ها، بذر می‌پاشند. او اندیشه‌ی مرا به تحرک وا داشته بود، پرسیدم:

– شما «قدرت» را چگونه تفسیر می‌کنید؟

– قدرت در استقلال طلبی انسانهاست. همچنان که استقلال طلبی ملت ویتنام را هیچ قدرتی نتوانست درهم شکند.

– شما «غیر ممکن» را در چه می‌دانید؟

– در ناتوانی. در اینکه آدم آرزوی انجام کاری را در سر بپروراند ولی توانایی انجام آن را نداشته باشد.

– شما خدا را چگونه توصیف می‌کنید؟

– من به آن جمله قدیمی معتقدم که «هرکس خدا را از چشم خویشتن می‌بیند».

سؤالهای دیگری پیش کشیدم:

– شما بشر را چه تنها و چه جمعی، چگونه می‌بینید؟ آیا بشر خود خالق

جهانی است که در آن بسر می‌برد؟

– در حال حاضر نمی‌توانیم بشر را توصیف کنیم. این کلمه از نظر مذهبی می‌تواند معنایی داشته باشد و همچنین از دیدگاه ضد مذهبی؛ مثلاً علمی، مفهومی دیگر دارد. آنچه بدیهی می‌نماید، اینست که بشر امروز از قدرتی برخوردار است که



ماندگاری / ۱۹۸۷ / ۸۹ × ۱۱۸ سانتیمتر

۱۹۰ در فاصله‌ی دو نقطه...!

سابقاً نداشته، چه مثلاً به ماه و بمب اتمی دست یافته است. اما ضعفی بزرگ گریبانگیر اوست و آن هم ضعف معنوی است که هیچ گاه بشر را تا این حد گرفتار نکرده بوده است.

رفتن به ماه اگر به خودکشی بشر منجر شود، چه سودی خواهد داشت؟ صحبت ما به درازا کشید. چراغ نورافکنها خاموش شدند. اما او از «دوگل» می‌گفت و ضبط صوت، گفتار را ضبط می‌کرد. (بنابه اجازه‌ی مالرو این مصاحبه فقط پس از مرگ او انتشار یافت). هیچ گاه تا آن لحظه، نگران گذشت لحظه‌ها نبودم، هر لحظه نگران لحظه‌های دیگر، مبادا بزرگ مرد ادب فرانسه، نویسنده‌ی «سرنوشت بشر» از سخن باز ماند. اجتناب‌ناپذیر بود، آن لحظه فرا رسید. دست مرا به گرمی فشرد و پیش از رفتنش به یاد آن روز، جمله‌ای که برای مقدمه‌ی کتاب آثارم از او خواسته بودم، نوشت و به دستم داد.

برای خانم ایران درودی

«... کوشش برای آگاه کردن انسانها از عظمتی که در آنهاست و از

آن بی‌خبرند.»

آندره مالرو ۱۹۳۴ / ۱۹۷۱

آیا زمانی که کتاب «سرنوشت بشر» او را می‌خواندم، می‌توانستم تصور کنم که روزی نام یکی از فصلهای این کتاب، به من اهدا خواهد شد؟ کسی باور ندارد که سرنوشت فراسوی آرزوهایم، همیشه بهترین را برایم پیش آورده است.

شاید که تصاویر نقاشیهایم یا تصویر تخت جمشید و حس دستهای مهربان به هم پیوسته، در اثر «رکود خاطر» این جمله را به ذهن او متبادر کرده بودند؟ اما من می‌دانستم که «عشق»، رهروان ره عشق را پاداش می‌دهد. آن روز پاداشم والاتر از ایمانم بود. شاید که روزی در پایان راهها، درخور لیاقت چنین پاداشی باشم. انسانها به امید زنده هستند...!





تقدیر / ۱۹۸۳ / ۷۳ × ۹۲ سانتیمتر



محرم راز / ۱۹۸۵ / ۱۰۰ × ۸۱ سانتیمتر

بخت نیک، طالع سعد ۱۹۱

Pour Madame Iran Darroudi



«... tenter de donner quelque chose au  
homme, de la grandeur qu'ils  
ignorent en eux»

1934  
1971

Chah Nika

سیاسمندی / ۱۹۹۴ / ۷۳ × ۹۲ سانتیمتر

[دیگر گاه روزانه‌ها ...](#)

<http://rouzaneha.org/GahRouzaneh/DigarGahRouzaneha.htm>

فهرست موضوعی «گاه روزانه‌ها ...»: [ادبی تاریخی سیاسی دینی مارکسیستی](#)



[از نگاه فریدون ایل‌یگی](#) [انظر](#) [نوشته‌های سیاسی](#) [نوشته‌ها و ترجمه‌های پراکنده](#) [گالری عکس](#) [فریدون، دانشی که رفت ...](#)



[از نگاه دیگران](#) [عکسهای شاعران و نویسندگان و ...](#) [کتاب و نشریه](#) [آوا](#) [نما](#) [ایران در نشریات فرانسوی زبان](#) [رویدادهای ایران و جهان در امروز](#)



[از نگاه آزاد م. ایل‌یگی](#) [گالری عکس](#) [منتشر شده‌های ۱۳۸۱](#) [منتشر شده‌های ۱۳۸۲](#) [منتشر شده‌های ۱۳۸۳](#) [منتشر شده‌های ۱۳۸۴](#) [منتشر شده‌های ۱۳۸۵](#) [چرا «آزاد» و نه «سعد»؟](#)